

نوشتن شکلی از زندگی ست

۷۹۳

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۹۳ همزمان با جلسه ۸۹۳ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۱۷ تیر ۱۳۹۵ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، فرزانه استوار، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای دوره ۳۰ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.



باتمام وجود درگیرید
به دروغ و دونگ و مکر و ریا
کاسبی های جالبی دارید
توی بازار گرم این دنیا

صبح شرمنده از طلوع خودش
پیش تزویرتان کم آورده
کیسه ی حيله های رنگی تان
تیرگی را کشیده در پرده

غافلید از پرنده ی زخمی
که قفس را بهانه می داند
غافلید از زمانه زیرا ماه
پشت این ابرها نمی ماند

بال پرواز را اگر ببرید
فکر پرواز می زند ریشه
وای از آن روزگار نزدیکی
که به پرواز آید اندیشه

تا بجنید سبز خواهد شد
از قفس ها نهال آزادی
کاسبی تان کساد خواهد شد
زیر طوفان بال آزادی

گرچه دستانتان به دست هم است
پشتتان تکیه گاه گرمی نیست
توی قاموس مغزتان گویی
از سقوط و هبوط شرمی نیست

صبح صادق طلوع خواهد کرد
آفتاب از کسی هراسش نیست
به همه با خشوع می تابد
گرچه افکارتان حواسش نیست

پشت بال کبوتران گرم است
به شعاع همیشه ی خورشید
ای زوال وجودتان نزدیک!
با همین حس و حال خوش باشید

سمیه سادات حسینی

الهام

دکتر با اخم از مقابلش رد شد. دلش هری ریخت.
از داخل اتاق صدای دکتر را شنید:
- خانم محمدی!
هراسان رفت به اتاق و روبه‌رویش ایستاد.
- من چند دفه باید به شما بگم که این هفته هیچ مریضی رو نباید پذیرش کنین؟
- ولی آقای دکتر این یه مورد ...
چشمش به نامهی روی میز افتاد و بعد به نگاه خیره و شیطانی‌اش.
قلبش داشت از جا کنده می‌شد. سرش را برگرداند و به نقطه نامعلومی خیره شد.

محمود محمودی

یه سمسار بیاد و تو ذهنمون
بگرده خاطره‌های بیخود و
آزاردهنده مونو جمع کنه بره

@Asal_Shayan

وقتی دیگه نمی‌تونی عقب
برگردی، سرعت رو بیشتر
کن.

@payamissim

صدای تیک‌تاک ساعتو
می‌شنوی؟
تبریک می‌گم شما خیلی
تنهایی

@iFlame

شاید یه عده‌ای از روی
حماقت حرفای احمقانه
بزنن. ولی احمق‌تر اونایی
هستن که گوش می‌دن،
باور می‌کنن و سپس عمل
می‌کنن.

@Fatemeh_h_93

خ خ خ خ خ... دا حافظ

شکسته است. «بابام داده تا درست‌اش کنن.» آوردم‌اش پیش خودم نزدیک میز کتابدار. دو تا کتاب دیگر با عنوان «درمان کامل لکنت»، فیلیپ رابرتس، و «موفقیت‌ها و شکست‌ها در درمان لکنت» زبان ترجمه فریبا یادگاری را نیز برایش آوردم. نمی‌توانست تعجب و خوشحالی‌اش را پنهان کند. سعی می‌کرد کمتر حرف بزند. از جملات کوتاه و مختصر استفاده می‌کرد. برای اولین بار از معلم‌اش شنیده بود که کتاب‌هایی در این زمینه وجود دارد. وقتی از او پرسیدم تا حالا برای گفتار درمانی به جایی مراجعه کرده یا نه، جواب‌اش منفی بود. گفت: «بابام می‌گه بزرگ بشی درست می‌شه.» معنی این حرف‌اش را فهمیدم: فقر مالی. با بیشتر حرف زدن با او دریافتم که حدس‌ام درست بوده است. هنگامی که برایش توضیح دادم در شهرمان جایی هست به نام سازمان آموزش و پرورش استثنائی که در این زمینه می‌تواند کمکی به شما بکند، از موضوع بی‌خبر بود. عضو کتابخانه شد. با این که می‌دانستم کتاب چندان به دردش نمی‌خورد، یکی از کتاب‌ها را هم به امانت برد. بعد از ده روز برگشت. کتاب را روی میز گذاشت. می‌خندید. مثل دفعه اول، حرف اول کلمه را چند بار تکرار کرد. فهمیدم به آموزش و پرورش استثنائی مراجعه کرده. خوشحال بود. یکی دیگر از کتاب‌هایی را که درباره‌ی لکنت زبان بود برداشت. وقتی برایش ثبت نام کردم با خنده گفت: «خ خ خ خ... دا حافظ.»

سرش را به میز قفسه کتاب‌ها نزدیک می‌کرد. همچنان که پشت میز کتابدار نشسته بودم، زیر نظر داشتم‌اش. ابتدا خواستم کمکش کنم، شاید دنبال کتاب خاصی می‌گشت. اما چون برای اولین بار به کتابخانه آمده بود، گذاشتم تا خوب به همه‌ی قفسه‌ها سرک بکشد. گاهی از قفسه‌ای کتابی را بر می‌داشت و توری می‌کرد. انگار دنبال تصاویر کتاب بود و گاه به فهرست کتاب هم نگاه می‌کرد. در حین همین کارها یکی دو قدم عقب و جلو می‌رفت و در نتیجه جای کتاب را گم می‌کرد. کمی این‌طرف و آن‌طرف قفسه را نگاه می‌کرد و کتاب را هر جای هر قفسه‌ای که خالی بود قرار می‌داد. گاهی نیز حتی کتاب را به صورت برعکس در قفسه می‌گذاشت. شاید یک ساعت کارش به درازا کشید. کتابی برداشت و پشت میز نشست. مقداری مشغول مطالعه شد. کتابخانه خلوت بود. نزدیک شدم و دست‌ام را روی شانه‌اش گذاشتم. با نگرانی نگاه‌ام کرد. وقتی شروع به صحبت کرد، متوجه لکنت زبان‌اش شدم. برای شروع صحبت مشکل داشت. حرف اول هر کلمه را چند بار تکرار می‌کرد اما وقتی شروع به حرف زدن می‌کرد، این تکرار کمتر می‌شد. سوم راهنمایی بود. نگاهی به کتاب در دست‌اش انداختم. «پیشگیری و درمان لکنت زبان» نوشته ناهید عظیمی بود. وقتی مقداری با او صحبت کردم، متوجه چشمان ضعیفش هم شدم که عینک هم نداشت. وقتی علت را پرسیدم گفت که در هنگام بازی در مدرسه

اشرف تقدیری

عباس کیارستمی شاعر درگذشت

عباس کیارستمی اول تیرماه ۱۳۱۹ در تهران متولد شد و ۱۴ تیر ۱۳۹۵ در پاریس درگذشت. او در کنار کارگردانی، فیلمنامه‌نویسی، تهیه‌کنندگی، نقاشی، مجسمه‌سازی و عکاسی، به کار شاعری نیز می‌پرداخت. مجموعه‌هایی که او از بیت‌های انتخابی خودش از دیوان‌های حافظ، سعدی، مولانا و نیما منتشر کرد، خبرساز شد و واکنش‌های مثبت و منفی زیادی در محافل ادبی برانگیخت.

به نوشته اینبا، مجموعه شعرهای «گرگی در کمین» در سال ۱۳۸۴، «همراه با باد» در سال ۱۳۸۵، و «باد و برگ» در سال

۱۳۹۰ از این هنرمند فقید منتشر شده است. مجموعه «همراه با باد» که کیارستمی آن را به زبان آلمانی سروده بود، بعداً توسط کریم امامی مترجم صاحب‌نام و فقید ایرانی به فارسی ترجمه شد. کتاب «باد و برگ» نیز بعداً توسط احمد طاهری به زبان اسپانیایی ترجمه شد.

«حافظ به روایت کیارستمی» در

سال ۱۳۸۵ توسط نشر و پژوهش فرزانه روز به چاپ رسید. به نوشته سایت کتابناک، «حافظ به روایت کیارستمی در بر گیرنده ۶۴۷ نیم بیت از ۵۰۰ غزل حافظ است که هر نیم بیت در دو یا سه سطر زیر هم نوشته شده است و این شیوه نوشتار امکان دیگری به شعر حافظ بخشیده است.» «سعدی از دست خویشتن فریاد» را نیز یک سال بعد انتشارات نیلوفر منتشر کرد. به نوشته سایت گودریدز، در شعر فارسی، اشعاری است که تنها در یک بیت شاعر منظور خود را به روشنی بیان



می‌کند. شعر سعدی نیز دارای چنین ابیاتی است که غالباً در انتهای کلیات او آمده است. این تکبیت‌ها و حتی تک‌مصرع‌های سعدی به خودی خود کامل هستند و مملو از نکات و ریزبینی‌های کم‌نظیر. در کتاب «سعدی از دست خویشتن فریاد»، عباس کیارستمی این ابیات را گردآوری کرده است و مجموعه زیبایی فراهم نموده تا خواننده با اشعار سعدی آشنایی بیشتری پیدا کند.

«آب: نیما یوشیج به روایت عباس کیارستمی» را نشر نظر در سال ۱۳۹۰ منتشر کرد.

کتاب «آتش: جزئی از کلیات شمس» را نیز نشر نظر در همان سال روانه بازار نشر کرد. به نوشته سایت خبرآنلاین، خود

کیارستمی در مراسم رونمایی از این اثر گفته بود: «کتاب شمس اولین کتابی بود که به آن مراجعه کردم و در اوایل انقلاب که کار فیلم‌سازی متوقف شده بود آن را می‌خواندم. وقتی کارم بر شعرهای سعدی و حافظ را به ناشر پیشنهاد دادم، رفتم سراغ مولانا و دیدم از دوره ۱۰ جلدی امیرکبیر، همین کاری را که برای

دو کتاب پیش انجام داده‌ام، برای دو کتاب از این ۱۰ جلد انجام داده‌ام. این کار را برای خودم انجام داده بودم. شمس خواندن کار سختی است. مانند جنگلی است که این قدر درخت دارد که درخت‌هایش معلوم نیست. در ضمن اول باید قابلیت انتخاب داشته باشید تا بتوانید آن را به پایان برسانید. باید با انتقاد بخوانید و بگویید این غزل، غزل من نیست. هرس کردن این کار ضروری است. وقتی حافظ یا سعدی می‌خوانید جز تحسین کاری نمی‌توانید، بکنید. اما گاه در دیوان شمس به غزلی برمی‌خورید، که نمی‌توانید ادامه بدهید. مانند غزل‌های ترکی و عربی او.»

هرکه را
در خاک غربت
پای در گل ماند
ماند

امروز چه دانی تو که
در آتش و آبم
چون خاک شوم
باد به گوشت برساند

پیش چنین ماه رو
گیج شدن واجب است

بیمار بدن نیم که
بیمار دلم
شریت چه بُود
شراب در ده، تو شراب

گر بگویم که مرا
حال پریشانی نیست
رنگ رخسار
خبر میدهد
از سر ضمیر

عدد ریگ بیابان
اگرم باشد جان
بدهم، گر بدهی بوسه
چه ارزان باشد

هرچند یارم
گیرد کنارم، من بی قرارم



شروع تاب بازی با کتاب

دهم تیرماه جلسه ۸۹۲ انجمن شروع شد. مسعود غفوری با گزارش زنده تلگرامی این جلسه در خدمتان بود. چند صفحه از کتاب «فیض‌اله» از ناصر فیض انتشارات کتاب قاف خوانده شد. متأسفانه کسی نخواند. رونوشت به آقای فیض.

شعر خانم قاسمی‌زادگان، اولین اثر این جلسه است. یک غزل کوتاه مناسبی.

درباره خوانش‌های ممکن از مصراع آخر بحث شد. و این سوال هم مطرح شد که چرا در مصراع قبل اش، دوست با تو عوض

شده است. اگر همین کلمه هم می‌ماند، مشکل وزنی خاصی ایجاد نمی‌شد. درباره ترکیبات و مراعات‌النظیرها در بیت‌های شعر هم صحبت شد که می‌شد بهتر هم باشد.

خواجه‌پور اعتقاد دارد بیت اول و آخر شعر قوت بیشتری نسبت به بقیه دارند. بیت‌های وسطی ساختگی به نظر می‌رسند. به یک معنای دیگر، خواجه‌پور احتمالاً می‌خواهد بگوید خانم قاسمی‌زادگان به دو بیت آب بسته

است. ولی البته این را نگفت. ما هم نیت خوانی نمی‌کنیم. بحث‌های درباره‌ی مضمون شعر هم به اینجا رسید که انسجام خیلی خوبی بین ترکیبات و واژه‌های شعر وجود ندارد. نوبت به داستان «تبخال» آقای تقی‌زاده رسید، و خوانش عجیب و غریب ابوالحسن محمودی از این داستان.

محمود غفوری که تازه رسیده، شاکی می‌شود که شخصیت‌های ناجور داستان‌های تقی‌زاده اسم‌شان محمود است. خواجه‌پور این داستان را یک داستان

کلاسیک مبتنی بر طرح و گره‌گشایی نهایی می‌داند. من چند دقیقه در جلسه نبودم. الان که برمی‌گشتم آقای توکلی دارند می‌گویند: «نه، باز شده. ما انتظار داشتیم بهتر باز بشه.» و آقای محمودی هم می‌پرسد این را یک کارگردان ایرانی می‌تواند فیلم کند مثلاً؟

نمی‌دانم چه خبر بوده خلاصه! دکتر رحمانیان در مورد تب‌خال، داستان تقی‌زاده، در گروه می‌نویسد: جالب بود هرچند نوع روایت و نوع شخصیت مردتکراری بود آخرش تقریباً قابل حدس بود.

یادداشت‌های ۳:۲۱ دقیقه و صفحه اینستاگردی را هم خواندیم.

البته با این توضیح که هم عکس و هم داستان متناسب به مادر بزرگ آقای فرهنگدفر محل مناقشه است. از بس که ایشان غیر قابل اعتماد است.

صفحه‌ی جدید الف، «تاب با خاطرات کتاب» است. اینها خاطرات چند کتاب‌دار است در شهر یزد؛ خاطرات خانم اشرف تقدیری، دانشجوی ارشد مترجمی دانشگاه تهران، و چند تن از همکارهای او. خانم تقدیری در توضیح کوتاهی نوشته است:

«نمی‌دانم سبک نگارش ام چه طور است، اما لااقل خوشحال‌ام که با بقیه این خاطرات را شریک می‌شوم.» اینجا با کسی طرف‌ایم که که عاشق کاری است که ما (یا بعضی از ما) هم عاشق‌اش هستیم، و می‌داند چه لحظاتی را انتخاب کند که دلیل این عاشق شدن را به همه بفهماند.

الآن نوبت به خبرهای ادبی است. دو خبر ادبی داریم برای این هفته: اولی چاپ کتابی از یک نویسنده اوزی است، «حسرت آن همه سال» فرهاد ابراهیم‌پور و بعدی کارگاه نویسندگی آقای نظری که قرار است در موسسه‌ی آفتاب تابان برگزار شود.



بچه سومشون که به دنیا اومده بود اومدن برای تشکیل پرونده خانمش فارسی بلد نبود و من مجبور بودم تمام حرف‌ها رو به شوهرش بگم. گاهی با خجالت، ولی خب مرد با شخصیتی بود.

ازش اسم بچه رو پرسیدم با شوق میگه «کوروش». می‌دونی کوروش کیه؟

اینایه خانواده افغانی هستن که سومین بچه‌شون به دنیا اومده، خانم فقط ۱۹ سال داره...

هر وقت وارد اتاق می‌شن یه حس خوبیه، مرد واقعا عاشق همسرش هست اینو تو تک‌تک حرکاتش، حرف زندنش، رفتارش می‌شه دید. اون روز بهش گفتم تغذیه خانمت باید خوب باشه. هنوز حرفم رو تموم نکرده بودم که گفت: خانم دکتر من براش گوشت بره می‌خرم، میوه، مغز، نمی‌زارم ضعیف بشه. خنده‌م گرفته بود.

گفتم ولی خانمت خیلی کوچیکه. گفت: کمک حالش می‌شم نمی‌زارم اذیت بشه...

عشق، نژاد و سن و سال و پول و... نمی‌شناسه

چه بسیار خانواده‌هایی که از مال دنیا بی‌نیازن و نیازشون فقط عشق و محبت هست. محبت رو از اعضای خانواده تون دریغ نکنید.

(من پزشک نیستم)

مشخصات کلی افراد

تعداد	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	جنس
روز	ماه	سال	
۵	سازگاری	۱۳۷۱	مرد
۱۳	حسین	۱۳۷۷	مرد
۱۴	فریاد	۹۵	مرد
۵	فریاد	۱۳۹۱	مرد
۱۰	فریاد	۹۵	مرد



@affection_90

